

## بررسی فقه الحدیثی روایت سدیر صیرفی از امام صادق علیه السلام در مورد

### شباهت غیبت امام مهدی با غیبت حضرت یوسف علیه السلام

سید احمد موسوی<sup>۱</sup>

#### چکیده

در منابع روایی شیعه، روایات متعددی یافت می‌شوند که اثبات و تبیین موضوع غیبت امام مهدی علیه السلام را از راه یادآوری دوران غیبت پیامبران و حجت‌های پیشین، مورد توجه قرار داده‌اند. این قبیل روایات، موجب تسهیل در فهم ماهیت موضوع غیبت مهدوی می‌شوند و هرگونه استبعادی در پذیرش آن را برطرف می‌کنند. روایت «سدیر صیرفی» از امام صادق علیه السلام از جمله این روایات است که کلینی آن را در «باب فی الغیبه» الکافی ذکر کرده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای به اعتبارسنجی سند و ذکر منابع روایی حدیث سدیر می‌پردازد و با بررسی واژگان و عبارتهای به‌کاررفته در آن، در صدد ارائه تصویر روشنی از میزان اعتبار و مضمون آن حدیث، در تبیین ماهیت غیبت امام مهدی علیه السلام است. یادآوری پیشینه غیبت حجت‌های الهی، اثبات و رفع استبعاد پذیرش غیبت امام مهدی علیه السلام و بیان جایگاه تدبیر و اذن خداوند در آغاز و انجام موضوع غیبت مهدوی، مهم‌ترین مسائل مذکور در این روایت است. برای تبیین هرچه بیش‌تر مفاد حدیث، رهیافتهای معرفتی آن، در انتهای نوشتار ذکر می‌شوند.

**کلید واژگان:** سدیر صیرفی، منابع روایی، فقه الحدیث، غیبت مهدوی، شباهت امام مهدی علیه السلام با حضرت یوسف علیه السلام

۱. پژوهشگر پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی انتظار پویا؛ s.a.m313@chmail.ir

## مقدمه

موضوع غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف و چگونگی وقوع آن، در روایات اسلامی با بیان‌هایی گوناگون ذکر شده است. برخی از روایات اسلامی، پیشینه موضوع غیبت و جریان آن را در زندگی حجت‌های گذشته، از جمله حضرت یوسف علیه السلام بیان کرده‌اند. کارکرد مهم این شکل از تبیین موضوع غیبت مهدوی، تسهیل در فهم ماهیت موضوع غیبت و رفع استبعاد در پذیرش آن است؛ چرا که وقتی موضوعی دینی و اجتماعی، سابقه تاریخی داشته باشد و همگان به وقوع آن در گذشته اذعان داشته باشند؛ تکرار آن حادثه در زمان‌های بعدی، دور از ذهن و خلاف واقع نخواهد بود.

محتوای روایت سدیر صیرفی از امام صادق علیه السلام که کلینی آن را در «باب فی الغیبه» الکافی ذکر کرده است؛ به همین موضوع می‌پردازد. در این حدیث، غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف مطابق خواست و اراده الاهی و موضوعی دارای پیشینه تاریخی و شبیه دوران غیبت حضرت یوسف علیه السلام از خانواده و اهلس معرفی می‌شود و امام صادق علیه السلام منکران غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف را به شدت مورد سرزنش قرار می‌دهند.

روایت سدیر در منابع روایی شیعی در دوره‌های مختلف، همواره مورد توجه محدثان قرار گرفته است<sup>۱</sup> و عالمان شیعه به توضیح محتوا و بررسی اجمالی اعتبار سند آن پرداخته‌اند؛ ولی جای اثری که همه ملاحظات فقه‌الحدیثی را در زمینه میزان دلالت و اعتبار آن در نظر گرفته باشد، خالی است. لذا نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای به اعتبارسنجی و ذکر منابع روایی حدیث مزبور می‌پردازد و مجموع قراین اعتبار حدیث را مورد پژوهش قرار می‌دهد و در ادامه، با بررسی واژگان و عبارت‌های به‌کاررفته در آن، در صدد ارائه تصویری روشن از مضمون آن، در تبیین ماهیت غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف می‌باشد.

۱. منابع مذکور به ترتیب زمانی در متن مقاله بیان خواهد شد.

## متن حدیث

عَلَى بْنِ إِزْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَصَّالَةَ بِنِ ابْنِ أَبِي بَرزَةَ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبِيهَاً مِنْ يُوسُفَ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذَكُرُهُ حَيَاتِهِ أَوْ غَيْبَتِهِ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَشْبَاطاً أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا بِيُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ أَنَا يُوسُفَ وَ هَذَا أَخِي فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ إِنَّ يُوسُفَ كَانَ إِلَيْهِ مُلْكٌ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَشْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ بُسْطَهُمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا أَدْنَى لِيُوسُفَ قَالُوا أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفَ قَالَ أَنَا يُوسُفُ... سدير صيرفي می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «صاحب این امر، شباهتی با یوسف علیه السلام دارد.» گفتیم: گویی زنده بودنش یا غایب شدنش را می گوید! به من فرمودند: «افرادی از این امت که خوک صفت شده اند، چه چیز این مطلب را منکرند؟ برادران یوسف علیه السلام فرزندان و نوادگان پیامبران بودند، با یوسف علیه السلام در بازرگانی وارد شدند و با او خرید و فروش و گفت و گو کردند؛ در حالی که برادر او بودند و او برادر آنان بود؛ ولی او را نشناختند، تا آن که یوسف علیه السلام، خود گفت: من یوسفم و این، برادرم است. پس چگونه برخی از ملعونان این امت، منکر می شوند که خدای عزوجل در وقتی از اوقات با حجتش چنان می کند که با یوسف علیه السلام کرد؟! فرمانروایی مصر، با یوسف علیه السلام بود و میان او و پدرش تنها هجده روز راه بود و اگر می خواست پدرش را آگاه کند، می توانست و یعقوب علیه السلام و فرزندان هنگامی که مژده زنده بودن یوسف علیه السلام را شنیدند، از محلشان تا مصر، نه روز راه رفتند، [اما با این فاصله کم، یوسف علیه السلام جای خود را به دلیل مصالح و حکمت الهی به آنها اطلاع نداد]. پس چگونه این امت، انکار می کند که خدای عزوجل نیز مورد حجتش چنین می کند؟! این که در بازارهایشان راه برود و بر فرش ایشان گام

نهد تا آن که خداوند، معرّفی خود را به او اجازه بدهد؛ همان‌گونه که به یوسف علیه السلام اجازه داد، گفتند: آیا تو، خود یوسفی؟! گفت: من یوسفم.<sup>۱</sup>

### منابع حدیث

این حدیث در منابع متقدم و متأخر مورد توجه بوده است. شیخ کلینی (۳۲۹ق) در کتاب الکافی<sup>۲</sup> با طریق خود این حدیث را از امام صادق علیه السلام ذکر کرده است. پس از ایشان، نعمانی (۳۶۰ق) در کتاب الغیبة<sup>۳</sup>، شیخ صدوق (۳۸۱ق) در دو جای کتاب کمال الدین<sup>۴</sup> و در علل الشرائع<sup>۵</sup>، ابوصلاح حلبی (۴۴۷ق) در کتاب تقریب المعارف<sup>۶</sup> و طبری در دلائل الإمامة<sup>۷</sup> این حدیث را ذکر کرده‌اند. در منابع متأخر به ترتیب زمانی، طبرسی، فضل بن حسن (۵۴۸ق) در إعلام الوری<sup>۸</sup>، قطب الدین راوندی (۵۷۳ق) در الخرائج و الجرائح<sup>۹</sup>، علامه مجلسی (۱۱۱۰ق) در سه جای کتاب بحار الأنوار<sup>۱۰</sup> و جمعی از محققان، در کتاب معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام<sup>۱۱</sup> این حدیث را نقل کرده‌اند.

### اختلاف نسخه‌های حدیث

این روایت در منابع حدیثی تا قرن یازدهم با بیش از شصت اختلاف نسخه و تفاوت نقل، گزارش شده است. بیش‌تر این اختلافات، بر برداشت از حدیث تاثیر چندانی ندارد؛ اما برخی دیگر می‌تواند سبب پیدایش دیدگاهی متفاوت در اعتبار و فهم از حدیث شود. از این رو در اینجا فقط اختلافات مهم در حدیث بیان می‌شود.

۱. یوسف: ۹۰.

۲. کلینی، الکافی، کتاب الحجة، باب فی الغیبة، ج ۱، ص: ۳۳۶ و ۳۳۷، ح ۴.

۳. نعمانی، الغیبة، ص ۱۶۳ و ۱۶۴، ح ۴.

۴. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، ح ۱۱ و همان، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۲۱.

۵. همان، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۳.

۶. حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۳۰.

۷. طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۳۱ و ۵۳۲.

۸. طبرسی، إعلام الوری، ص ۴۳۱.

۹. راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۳۴ و ۹۳۵.

۱۰. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۸۳ و همان، ج ۵۱، ص ۱۴۲ و همان، ج ۵۲، ص ۱۵۴.

۱۱. موسسه معارف اسلامی، معجم أحادیث الإمام المهدي، ج ۵، ص ۶۴ و ۶۵.

راوی نخست این حدیث در کتاب تقریب المعارف - برخلاف کتاب کافی - «حنان بن سدير» است.<sup>۱</sup> در این کتاب و دو کتاب کمال الدين و الخرائج و الجرائح، به جای «شبهها من يوسف» عبارت «سنه من يوسف» آمده است.<sup>۲</sup>

در عبارت «تذکره حیاته و غیبتہ» دو اختلاف در منابع مشاهده می‌شود. در اکثر نسخ کافی و منابع دیگر ضمیر «ه» در عبارت «تذکره» نیامده است.<sup>۳</sup> برخی منابع حدیثی، واژه «حیاء» در «تذکره حیاته»، را به شکل «تذکره حیره»<sup>۴</sup>، «تذکره حیرته»<sup>۵</sup> و یا «تذکره خبره»<sup>۶</sup> نقل کرده‌اند.

عبارت «فَمَا تُنَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ؟» در دیگر کتاب‌های حدیثی با تغییراتی گزارش شده است. در دو جای کمال الدين<sup>۷</sup> و اعلام الوری،<sup>۸</sup> برای «هذه الأمة» وصف «الملعونه» نیامده است. در کتاب الغیبه نعمانی<sup>۹</sup> و به تبع آن، بحار الانوار<sup>۱۰</sup> این ترکیب به شکل «الأمة المتحیره» بیان شده است. در چند کتاب، به جای «ان يفعل بحجته»، عبارت «أَنْ يَسْتَرْ حُجَّتَهُ»<sup>۱۱</sup> ذکر شده است.

۱. حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۳۰.

۲. صدوق، کمال الدين، ج ۱، ص ۱۴۵؛ طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۳۱ و ۱۴۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۳۱ و راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۳۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴. نعمانی، الغیبه، ص ۱۶۳ و حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۳۰.

۵. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۴۷ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۳۱.

۶. طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۳۱ و راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۳۴.

۷. صدوق، کمال الدين، ج ۱، ص ۱۴۵ و ج ۲، ص ۳۴۱.

۸. طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۳۱.

۹. نعمانی، الغیبه، ص ۱۶۳.

۱۰. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴.

۱۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۶۳؛ صدوق، کمال الدين، ج ۱، ص ۱۴۵ و ج ۲، ص ۳۴۱؛ همان، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۴؛ حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۳۰؛ طبری، دلائل الامامه، ص ۵۳۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۳۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۸۳ و ج ۵۱، ص ۱۴۲ و ج ۵۲، ص ۱۵۴.

عبارت «فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعَلِّمَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ» در کتاب کافی و الغیبه نعمانی<sup>۱</sup> همسان ذکر شده است؛ اما در منابع دیگر به شکل «فَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُعَرِّفَهُ مَكَانَهُ»<sup>۲</sup> «فَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ مَكَانَهُ»<sup>۳</sup> و «فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعَلِّمَ مَكَانَهُ»<sup>۴</sup> آمده است؛ در کتاب اعلام الوری به جای عبارت «مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِضَرَ»، عبارت «مِنْ بَلَدِهِمْ إِلَى مِضَرَ» گزارش شده است.<sup>۵</sup>

در برخی از منابع، بعد از عبارت «أَنْ يَمْشِيَ فِي أَشْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ بُسْطَهُمْ» و قبل از «حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا أَدْنَى لِيُوشَفَ»، عبارت «وَ لَا يَعْرِفُونَهُ»<sup>۶</sup> یا «وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ» آمده است.<sup>۷</sup>

### اعتبارسنجی

این حدیث در منابع روایی با طریق‌های متعدد نقل شده است که با حذف موارد تکراری در مجموع شش طریق، باقی می‌ماند که عبارتند از:

#### ۱. طریق شیخ کلینی:

«عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَصَّالَةَ بِنِ أَيْبُوبَ عَنْ سَدِيدِ الصَّبْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ...»<sup>۸</sup>

#### ۲. طریق نعمانی:

نعمانی برای این حدیث دو طریق ذکر کرده که یکی از آن‌ها همان طریق استادش، کلینی است که پیش از این ذکر شد و طریق جدیدی به حساب نمی‌آید. بنابراین، طریق دیگر ایشان را ذکر می‌کنیم:

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۶۳.
۲. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۵.
۳. همان، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۱؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۳۱ و حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۳۰.
۴. طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۳۱.
۵. طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۳۱.
۶. نعمانی، الغیبه، ص ۱۶۳ و مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴.
۷. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۵؛ طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۳۱ و راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۳۴.
۸. کلینی، الکافی، کتاب الحجة، باب فی الغیبة، ج ۱، ص ۳۳۶ و ۳۳۷، ح ۴.

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ يَقُولُ...»<sup>۱</sup>

### ۳. دو طریق شیخ صدوق:

«حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمَيْرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ...»<sup>۲</sup>

این سند مشتمل بر عطف بوده و پدر شیخ صدوق و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید، هر دو در یک طبقه قرار دارند. بنابراین، به دو طریق قابل تبدیل می‌باشد.

### ۴. طریق ابوالصلاح حلبی در تقریب المعارف:

«وَرَوَوْا عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ...»<sup>۳</sup>

گرچه در این کتاب، حدیث به صورت مرسل نقل شده است؛ چون راوی نخست از امام علیه السلام، بر خلاف سایر منابع، «حنان بن سدير» ذکر شده است؛ طریق مستقلى محسوب می‌شود.

### ۵. طریق طبری در دلائل الإمامة:

«أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ هَبِيَةَ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ...»<sup>۴</sup>

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۶۳.

۲. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۴. شایان ذکر است صدوق حدیث مورد بحث را با همین سند، در کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۱ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۴ بدون ذکر «و مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ» آورده است.

۳. حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۳۰.

۴. طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۳۱.

## راویان طریق کلینی:

**عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ:** أبو الحسن، علي بن إبراهيم بن هاشم، قمي<sup>۱</sup> از ثقات و اجلای اصحاب امامیه است. نجاشی در مورد ایشان می‌نویسد: «او مورد وثاقت در حدیث، استوار، قابل اعتماد و دارای مذهبی صحیح است. احادیث فراوانی شنیده و نقل کرده و کتاب‌هایی نیز نوشته و در میانه عمر نابینا شده است.»<sup>۲</sup>

**مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ:** أبو جعفر، محمد بن الحسين بن أبي الخطاب؛ نجاشی وی را با عبارت‌های «جليل من أصحابنا عظيم القدر كثير الرواية ثقة عين حسن التصانيف مسكون إلى روايته» یاد کرده است.<sup>۳</sup>

**ابن أبي نجران:** أبو الفضل، عبد الرحمن بن أبي نجران - عمرو بن مسلم - التميمي، مولى، كوفي؛<sup>۴</sup> از ثقات و اجلای اصحاب امامیه به شمار می‌آید. نجاشی در مورد وی می‌نویسد: «كان عبد الرحمن ثقة، ثقة، معتمدا على ما يرويه، له كتب كثيرة.»<sup>۵</sup>

**فضالة بن أيوب:** ایشان از فقها و ثقات اصحاب امامیه است. نجاشی وی را با «كان ثقة في حديثه مستقيما في دينه، له كتاب الصلاة» وصف کرده<sup>۶</sup> و کشی ایشان را بنابر قولی در زمره اصحاب اجماع معرفی کرده است.<sup>۷</sup>

**سدیر الصیرفی:** نام کامل وی «سدیر بن حکیم الصیرفی» و کنیه‌اش «ابوالفضل» بوده و از اهالی کوفه است.<sup>۸</sup>

۱. «ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر، و صنف كتابا و أضر في وسط عمره» (نجاشی، الرجال، ص ۲۶۰).

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۳۴.

۴. همان، ص ۲۳۵.

۵. همان.

۶. همان، صص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۷. کشی، رجال الکشي، ص ۵۵۶.

۸. طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۱۴ و ۲۲۳ و برقی، رجال البرقی، ص ۱۸.



شیخ طوسی وی را از اصحاب امام سجاده علیه السلام<sup>۱</sup> و امام باقر علیه السلام<sup>۲</sup> و امام صادق علیه السلام<sup>۳</sup> ذکر کرده است. ابن شهر آشوب وی را از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر می‌کند.<sup>۴</sup> علامه حلی و ابن داوود، با اشاره به بعضی از روایات، مدح و مذمتی که در مورد سدیر نقل شده است و نیز کلام سید علی بن أحمد العقیقی را در مورد سدیر که گفته است: «سدیر صیرفی نامش سلمه بوده و آشفتگی در کلام داشته است» نقل کرده‌اند.<sup>۵</sup>

آیت الله خوئی با اشاره به کلام علامه و ابن داوود و مطلبی را که این دو از سید علی بن احمد العقیقی نقل کرده‌اند؛ آن را قابل پذیرش نمی‌داند؛ چراکه از یکسو وثاقت عقیقی ثابت نشده است و از سوی دیگر، آشفتگی روایی یک راوی (روایت معروف و منکر) با وثاقت وی منافاتی ندارد.<sup>۶</sup> وی همچنین مطلب عقیقی در مورد «سلمه» بودن نام سدیر را هم مطلبی بی‌حاصل دانسته است و احتمال می‌دهد در عبارت عقیقی تحریف واقع شده باشد؛ چراکه خود «سدیر» نام مستقلى در میان نام‌ها است.<sup>۷</sup> ایشان همچنین روایاتی که در مورد مدح یا مذمت سدیر وجود دارد، به دلیل «ضعف سند» یا «نقل روایت از خود سدیر» یا به دلیل «عدم دلالت روایت بر وثاقت سدیر» قابل اعتماد در این عرصه نمی‌داند.<sup>۸</sup>

در مجموع می‌توان گفت، گرچه سدیر، در کتاب‌های رجالی توثیق خاص ندارد؛ نقل روایت محمد ابن ابی عمیر که از مشایخ الثقات است و نقل روایت اجلا و بزرگانی چون عبدالله بن مسکان، فضاله بن ایوب و حسن بن محبوب از او؛ می‌تواند موجب اطمینان به روایات وی و علم به وثاقت او گردد.

۱. طوسی، الرجال، ص ۱۱۴، شماره ۴.

۲. همان، ص ۱۳۷، شماره ۱۵.

۳. همان، ص ۲۲۳، رقم ۲۳۲.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۱.

۵. حلی، الخلاصة، ص ۸۵ و ابن داوود، رجال ابن داوود، ص ۱۶۶.

۶. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۷.

۷. همان.

۸. همان، ص ۳۴ تا ۳۷.

بنابر آنچه در احوال راویان این طریق بیان شد و در صورت پذیرش وثاقت سدیر صیرفی، طریق کلینی عادی، مسند و صحیح است.

### جمع بندی اعتبارسنجی

در میان طرق یاد شده، تنها طریق ابوالصلاح حلبی در تقریب المعارف مرسل بوده و سایر طرق همگی مسند هستند. از لحاظ نوع سند، طریق شیخ صدوق عطف است و سایر طرق عادی هستند. طریق کلینی و طریق طبری در دلائل الإمامه صحیح است و طریق شیخ صدوق به دلیل وجود «احمد بن هلال» که فاسد المذهب، ولی ثقه است؛ موثق محسوب می‌شود. طریق اول نعمانی از ناحیه بعضی از روایات مهمل و مجهول،<sup>۱</sup> ضعیف به حساب می‌آید. طریق ابوالصلاح حلبی در تقریب المعارف نیز به دلیل ارسال سند، ضعیف است. بنابراین، با توجه به اعتبار طریق کلینی، به بررسی تفصیلی راویان سایر طرق نیازی نیست.

شایان ذکر است که ابوالصلاح حلبی در تقریب المعارف بر خلاف سایر منابع که حدیث را از سدیر صیرفی نقل کرده‌اند، به جای نام سدیر، نام «حنان بن سدیر» را به عنوان راوی بی‌واسطه از معصوم ذکر کرده است که با توجه به مخالفت با سایر منابع، به نظر می‌رسد ناشی از سهو قلم مؤلف یا نسخه‌نویسان باشد؛ علاوه بر این که طریق ایشان به سبب ارسال، ضعیف است.

### بررسی محتوایی

برای فهم بهتر و دقیق‌تر معنای حدیث، بعضی از واژگان و ترکیبات به کار رفته در آن را مورد بررسی لغوی قرار می‌دهیم:

#### أَسْبَاباً

ریشه «س ب ط»، بر امتداد یک چیز دلالت دارد و در معنا به ریشه «ب س ط» نزدیک است و گسترش و انشعاب را می‌رساند.<sup>۲</sup> از این رو، به امتداد نسل انسان که «ولد الولد» (نوادگان) است، «سَبْطاً» گفته می‌شود. بعضی آن را مختص اولاد و بعضی ویژه «أولاد الأولاد» و بعضی «أولاد

۱. در هیچ یک از کتاب‌های رجال از «عبیدالله بن موسی العلوی» وصفی یافت نشد و وی مهمل است. در مورد أحمَد بن الخُسَین

نیز بحث است و وثاقتش ثابت نیست. در این طریق احمد بن هلال نیز وجود دارد که فاسد المذهب، ولی ثقه است.

۲. «السين و الباء و الطاء أصلٌ يدلُّ على امتدادِ شيءٍ، و كأنه مقاربٌ لباب الباء و السين و الطاء يقال شعر سَبْطٌ و سَبْطٌ، إذا لم يكن جعداً. و يقال أَسْبَطَ الرَّجُلُ إِسْبَاطاً، إذا امتدَّ و انبسط بعد ما يُضْرَبُ» (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۲۸).

البنات» گفته‌اند؛<sup>۱</sup> ولی دلیلی بر این اختصاص نیست. سبط به معنای اُمت و جمعیت فراوان نیز به کار می‌رود.<sup>۲</sup> مراد از اَسباط در یهود همان قبایل در عرب است که عبارتند از گروهی که در ریشه به یک پدر می‌رسند. برای این که بین اولاد حضرت اسحاق و حضرت اسماعیل علیهما السلام شاخصی باشد، بنی اسحاق علیهم السلام را که از طریق حضرت یعقوب علیه السلام هستند، «اَسباط» و نسل حضرت اسماعیل علیه السلام را «قبایل» می‌گویند.<sup>۳</sup>

### الملعونه

«ملعون» اسم مفعول از ریشه «ل ع ن» است که معنای مصدری آن راندن و دور کردن از روی سخط و خشم است.<sup>۴</sup> به کسی که خداوند او را از رحمت خویش رانده و محروم کرده است، یا مردم وی را نفرین کرده‌اند و خواستار محروم ماندن وی از خیرات هستند «ملعون» گفته می‌شود.<sup>۵</sup> اهل لغت برای این واژه، معانی دیگری چون معذب، مشتوم، مسموخ و الْمُخْزَى الْمُهْلَك نیز ذکر کرده‌اند؛<sup>۶</sup> ولی ظاهراً همه این‌ها در واقع مصادیق معنای اصلی، یعنی رانده شده از رحمت الاهی و دور مانده از لطف پروردگار است.

### بَدُوهِمْ

«بَدُو» از ریشه «ب د و» است. این ریشه به معنای ظهور یک چیز است. «بَدُو» بر خلاف «خَصْر» (شهر و روستا که دارای بنا هستند) است و به کسانی که بیرون از شهر در بیابان زندگی می‌کنند

۱. «و قیل: الأَسباط خاصّة الأَوْلاد، و قیل: أَوْلاد الأَوْلاد، و قیل: أَوْلاد البنات» (ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۳۱۰).
۲. «و فی الخَبَرِ الحَسینُ سِبْطٌ مِنَ الأَسباط». ای اُمة من الأُمم فی الخیر. و یحتمل أن یراد بِالسَّبْطِ القبیلة، ای یتشعب منهما نسله» (طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۵۱).
۳. «و الصحیح أن الأَسباط فی ولد إسحاق بن إبراهیم بمنزلة القبائل فی ولد إسماعیل، علیهم السلام، فولد کلّ ولد من ولد إسماعیل قبیلة، و ولد کلّ ولد من ولد إسحاق سِبْطٌ، و إنما سمی هؤلاء بالأَسباط و هؤلاء بالقبائل لِیُفْضَلَ بین ولد إسماعیل و ولد إسحاق، علیهما السلام» (ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۳۱۱).
۴. «اللُّعْنُ: الطَّرْدُ و الإبعاد علی سبیل السَّخَطِ» (راغب اصفهانی، مفردات، ص ۷۴۱).
۵. «اللام و العین و النون أصلُ صحیح یدلُّ علی إبعادٍ و إطرادٍ. و لَعَنَ اللهُ الشَّیطانَ: أبعده عن الخیر و الجنّة. و یقال للذَّئبِ لعین، و الرُّجُلُ الطَّریدِ لعین» (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۲۵۲ و ۲۵۳).
۶. «اللُّعْنُ: التعذیب، و المُلْعَنُ: المعذب، و اللِّعینُ المشتوم المسبوب». (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۸۹) «و اللِّعینُ: المَمْسُوخ... اللِّعینُ المُخْزَى الْمُهْلَك» (فراهیدی، کتاب العین، ج ۲، ص ۱۴۱).

«بادیه‌نشین» و «اهل البدو» گفته می‌شود؛ زیرا آنان در بیابان، ظاهر و آشکار بوده و به سبب نبود ساختمان‌ها، چیزی مانع از ظهور و دیده‌شدن ایشان نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

### محتوای کلی حدیث

از آن جا که گروهی از مردم، حیات یا غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را منکر بودند، امام صادق علیه السلام پس از بیان شباهت غیبت آن حضرت به غیبت حضرت یوسف علیه السلام (إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهًا مِنْ يُوسُفَ) و ویژگی‌های مشترک آن دو، با استفهام تعجبی<sup>۲</sup> و ناشایست دانستن استبعاد موضوع غیبت حجت‌الاهی<sup>۳</sup>؛ کسانی را که منکر حیات و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه بودند، «أمت ملعونه» و «أشباه الخنازیر» می‌خوانند (وَ مَا يُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ).<sup>۴</sup>

آن حضرت در ادامه حدیث برای رفع استبعاد کسانی که غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را انکار می‌کنند و آن را قابل پذیرش نمی‌دانند؛ به بیان شرح حال برادران یوسف پرداخته و می‌فرماید: «با این که برادران یوسف پیامبرزادگان بودند و با یوسف علیه السلام از صلب یک پدر بودند و رابطه برادری داشتند و با او در بازرگانی وارد شدند، خرید و فروش کردند و با او به گفت‌وگو پرداختند؛ ولی تا وقتی که آن حضرت علیه السلام خودش را معرفی نکرد، وی را نشناختند تا آن که یوسف علیه السلام خود گفت: من یوسفم و این، برادرم است؛ حال چگونه گروهی از این امت که نه از جنبه جایگاه و شرافت، شبیه برادران یوسف هستند و نه از لحاظ رابطه نسبی چنان قرابتی را با حجت‌الاهی دارند؛ غیبت امام و پیشوای خداوند را بر اثر رفتارشان بعید دانسته و این که او در میانشان باشد، ولی او را نشناسند، غیر قابل پذیرش می‌دانند؟»<sup>۵</sup>

۱. «الباء و الدال و الواو أصل واحد، و هو ظهور الشيء، يقال بدأ الشيء يبدأ، إذا ظهر، فهو بدأ. و سُمي خلائف الخضر بدؤاً من هذا، لأنهم في برزخ من الأرض، و ليسوا في قري تسترهم أبنيتهم. و البادية خلاف الحاضر» (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۱۲).  
۲. مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۷.

۳. مازندرانی، شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۴. علامه مجلسی در مورد اعراب «أشباه الخنازیر» دو وجه بیان کرده است: این که نعت برای «هذه الأمة» و در نتیجه مرفوع باشد، یا منصوب به این دلیل که فعل ذم باشد (مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۸)؛ لکن این دو احتمال در صورتی است که فعلی در جمله، «تنکرک» باشد و «هذه الأمة» فاعل آن باشد؛ اما در صورتی که فعل در این عبارت، «یُنکرک» باشد، «أشباه الخنازیر» خبر برای «هذه الأمة» و در نتیجه مرفوع خواهد بود.

۵. ر.ک: مازندرانی، شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

امام صادق علیه السلام در عبارت پایانی حدیث، به تبیین ظهور و پایان غیبت بر اساس اذن الاهی پرداخته و می‌فرماید: «با این که یوسف علیه السلام فرمانروای مصر بود و امور آن سامان در اختیار ایشان بود و فاصله‌اش تا خانواده و عشیره‌اش تنها ۱۸ روز مسافت بود؛<sup>۱</sup> به سبب مصلحت الاهی و عدم اذن از سوی خداوند، به معرفی خویش به خانواده‌اش مجاز نبود تا زمانی که اذن الاهی فرا رسید و خود را آشکارا معرفی کرد. امر ظهور امام مهدی علیه السلام همین‌گونه بر اساس اذن الاهی خواهد بود.» آن حضرت علیه السلام در میان مردم زندگی می‌کند و در کوچه و بازار و محافل ایشان حاضر است؛ ولی خود را معرفی نمی‌کند تا آن زمان که اذن الاهی برای ظهور فرا رسد. بنابراین، جایی برای تردید و انکار موضوع غیبت امام مهدی علیه السلام باقی نمی‌ماند؛ چراکه این امر، کاملاً حکیمانه و بر اساس مصلحت الاهی و در بعضی از پیامبران پیشین مانند حضرت یوسف علیه السلام سابقه داشته است.

با نظر داشت محتوای این حدیث که در مورد اثبات غیبت امام مهدی علیه السلام مطابق خواست و اراده الاهی است و این نکته را موضوعی دارای پیشینه در زندگی حضرت یوسف علیه السلام معرفی می‌کند؛ بزرگانی که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند، ذیل عناوینی مانند: «باب علة الغيبة»؛<sup>۲</sup> «[ذکر غیبات الأنبياء و الحجج تمهيدا لغيبة الإمام المهدي] باب فی غیبة یوسف علیه السلام»؛<sup>۳</sup> «نص آباءه علیه بغیته و صفتها»؛<sup>۴</sup> «معرفة ما ورد من الأخبار فی وجوب الغيبة»؛<sup>۵</sup> «باب قصص یعقوب و یوسف علی نبینا و آله و علیهما الصلاة و السلام»؛<sup>۶</sup> «أبواب النصوص من الله تعالی و من آباءه علیه صلوات الله علیهم أجمعین سوی ما تقدم فی کتاب أحوال أمير المؤمنین من النصوص علی الاثنی عشر»؛<sup>۷</sup> «باب من ادعی الرؤیة فی الغیبة الكبرى و أنه یشهد و یرى الناس و لا یرونه و سائر أحواله فی الغیبة»<sup>۸</sup> آورده‌اند.

۱. یعقوب علیه السلام و فرزندان پس از شنیدن خبر بشارت، این مسافت را از راه بیابان (غیر معمور) نه روزه پیمودند: لَقَدْ سَارَ یَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ.

۲. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳. همان، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴. حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۲۸.

۵. طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۲۹.

۶. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۱۶.

۷. همان، ج ۵۱، ص ۶۵.

۸. همان، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

## رہیافت‌های معرفتی حدیث

از حدیث مورد بحث، رہیافت‌های معرفتی زیر قابل تحصیل است:

۱. غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف، امر جدیدی نیست و در زندگی بعضی از پیامبران گذشته، مانند حضرت یوسف عليه السلام نیز واقع شده است (از مجموع حدیث):
۲. توجه به پیشینه موضوع غیبت در زندگی انبیای الاهی، موجب رفع استبعاد از پذیرش غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف می‌شود (از مجموع حدیث):
۳. امامان معصوم نسبت به تبیین معارف مهدویت و پاسخ‌گویی به شبهات مرتبط با آن کوشا بوده‌اند (از مجموع حدیث):
۴. بعضی از ابعاد زندگی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف (غیبت ایشان) به زندگی حضرت یوسف عليه السلام شباهت دارد (إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهًا مِنْ يُوسُفَ)؛
۵. «صاحب الأمر» از القاب مأثور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف است (إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهًا مِنْ يُوسُفَ)؛
۶. در میان مسلمانان گروهی از افراد فرومایه، منکر حیات یا غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف هستند (قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيَاتُهُ أَوْ غَيْبَتُهُ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكَرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْحَنَازِيرِ)؛
۷. بعضی از افراد، باطنی شبیه حیوانات دارند و از شخصیت انسانی خویش فاصله گرفته‌اند (قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيَاتُهُ أَوْ غَيْبَتُهُ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكَرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْحَنَازِيرِ)؛
۸. انکار معارف امامت سبب فرومایگی انسان و تنزل از جایگاه انسانی وی می‌شود (قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيَاتُهُ أَوْ غَيْبَتُهُ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكَرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْحَنَازِيرِ)؛
۹. انکار ضرورت وجود امام و حجت الاهی، توجیه ندارد مگر آن‌که فرد منکر، شخصیت انسانی خود را از دست داده باشد (قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيَاتُهُ أَوْ غَيْبَتُهُ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكَرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْحَنَازِيرِ)؛
۱۰. رابطه نسبی با حجت الاهی، نوعی فضیلت است؛ ولی سبب مصونیت از خطا نیست. برادران حضرت یوسف عليه السلام هم فضیلت پیامبرزادگی داشتند و هم برادر پیامبر الاهی بودند؛ اما در حق یوسف عليه السلام مرتکب ظلم بزرگی شدند (إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَشْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي)؛

۱۱. گناه برادران حضرت یوسف علیه السلام سبب محرومیت ایشان از معرفت آن حضرت شد (إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَشْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي)؛
۱۲. برادران یوسف علیه السلام با همه شرافت نسب و قرابتی که به حضرت یوسف علیه السلام داشتند، در مواجهه و گفت‌وگو با آن حضرت علیه السلام، ایشان را نشناختند (إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَشْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي)؛
۱۳. وقتی گناه برادران یوسف علیه السلام با وجود شرف خانوادگی که داشتند، موجب عدم معرفت آن‌ها نسبت به برادرشان شد؛ گناهکاران در اُمت اسلامی به طریق اولی از شناخت حجت الاهی (امام مهدی عجل الله تعالی فرجه) عاجز خواهند بود (فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ)؛
۱۴. در جامعه اسلامی، گروهی از مردم به سبب انکار حجت الاهی، از رحمت پروردگار محروم شده، سزاوار لعنت می‌شوند (فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ)؛
۱۵. غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه حکیمانه است و برای انکار آن وجهی نیست (فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ)؛
۱۶. غیبت حجت الاهی مقطعی است (همیشگی نیست) و بر اساس حکمت و اراده خداوند واقع می‌شود (فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ)؛
۱۷. حضرت یوسف علیه السلام فرمانروای مصر بود و قدرت معرفی خود به خانواده‌اش را داشت؛ ولی بدون اذن الاهی، به این کار مجاز نبود (إِنَّ يُوسُفَ كَانَ إِلَيْهِ مُلْكٌ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ)؛
۱۸. حضرت یعقوب و فرزندان از شوق دیدار یوسف علیه السلام، مسیر ۱۸ روزه را از راه بیابان ۹ روزه پیمودند (لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ)؛

۱۹. با وجود شوق و اراده، حتی راه دشوار و طولانی هم مانع حرکت انسان نمی‌شود. برای درک حجت الاهی باید شوق و اراده و حرکت داشته باشیم (لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ)؛
۲۰. غیبت حضرت یوسف علیه السلام به صورت خفای شخصیت بود، نه خفای شخص؛ یوسف علیه السلام در میان مردم به شکل ناشناس زندگی می‌کرد (فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلًّا وَ عَزًّا بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ...);
۲۱. غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف شبیه غیبت حضرت یوسف علیه السلام با حضور به شکل ناشناس در میان مردم است و با اذن الاهی در ظهور پایان می‌پذیرد (فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلًّا وَ عَزًّا بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ...);
۲۲. آغاز و پایان دوره غیبت، بر اساس حکمت الاهی و با اذن خداوند واقع می‌شود (فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلًّا وَ عَزًّا بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ...);
۲۳. مراقب اعمال خود باشیم؛ زیرا امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشريف در میان مردم است؛ در کوچه و بازار و جلسات ما حضور دارد و شاهد رفتارهای ماست (فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلًّا وَ عَزًّا بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ...).



## نتیجه گیری

از مجموع مباحث پیش گفته در روایت پژوهی حدیث سدیر صیرفی از امام صادق علیه السلام، نتایج زیر قابل ملاحظه است:

۱. روایت سدیر صیرفی از امام صادق علیه السلام در رابطه با شباهت غیبت مهدوی به غیبت حضرت یوسف علیه السلام، در منابع متقدم و متاخر روایی شیعه مورد توجه بوده است و محدثان در دوره‌های مختلف، این حدیث را در ابواب مختلف کتاب‌های خویش ذکر کرده‌اند؛
۲. این حدیث در منابع روایی با طریق‌های متعدد نقل شده است که با حذف موارد تکراری در مجموع شش طریق، باقی می‌ماند؛
۳. با قرآینی که در متن، ذکر شد، وثاقت سدیر صیرفی قابل پذیرش است و سایر رجال مذکور در طریق کلینی از ثقات امامی هستند؛ در نتیجه، طریق کلینی معتبر است و سند این حدیث در کافی شریف، صحیح می‌باشد. با نظر داشت اعتبار و صحت طریق کلینی به بررسی تفصیلی راویان سایر طرق نیازی نیست؛ گرچه گزارش اجمالی اعتبارسنجی آن طرق نیز در متن ذکر شده است؛
۴. محتوای این حدیث در مورد اثبات غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطابق خواست و اراده الهی است و آن را موضوعی دارای پیشینه تاریخی و شبیه دوران غیبت حضرت یوسف علیه السلام از خانواده و اهلش معرفی و منکران غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به شدت سرزنش می‌کند. بنابراین، موضوع غیبت مهدوی، امری ثابت و غیر قابل انکار است و جای هیچ‌گونه تردید و استبعاد در وقوع آن نیست.

## منابع

قرآن کریم

۱. ابن اثیر جزري، مبارك بن محمد، **النهاية في غريب الحديث و الأثر**، محقق / مصحح: طنّاحي، محمود محمد، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم، ۱۳۶۷.
۲. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، **مناقب آل أبي طالب عليهم السلام**، نشر علامه، قم، ۱۳۷۹ق.
۳. ابن فارس، أحمد بن فارس **معجم مقاييس اللغة**، محقق / مصحح: هارون، عبد السلام محمد، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، دار صادر، بيروت، ۱۴۱۴ هـ ق.
۵. حلي، ابوالصلاح، **تقريب المعارف**، الهادي، قم، ۱۴۰۴ق.
۶. حلي، حسن بن يوسف، **ترتيب خلاصة الأقوال في معرفة الرجال**، دار الذخائر، قم، ۱۴۱۱ق.
۷. حلي، حسن بن علي بن داوود، **الرجال**، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳ق.
۸. خويي، ابوالقاسم، **معجم رجال الحديث**، قم، مركز نشر آثار شيعه، ۱۴۱۰ق.
۹. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، **مفردات ألفاظ القرآن**، دارالعلم الدار الشاميه، بيروت، ۱۴۱۲ق.
۱۰. راوندي، قطب الدين، **الخرائج و الجرائح**، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۹ق.
۱۱. صدوق، **علل الشرائع**، كتاب فروشي داوري، قم، ۱۳۸۵.
۱۲. صدوق، محمد بن علي، **كمال الدين و تمام النعمة**، مصحح: علي اكبر غفاري، اسلاميه، تهران، ۱۳۹۵ق.
۱۳. طبرسي، فضل بن حسن، **إعلام الوري**، اسلاميه، تهران، ۱۳۹۰ق.
۱۴. طبري أملی صغير، محمد بن جرير بن رستم، **دلائل الإمامة**، بعثت، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۵. طريحي، فخر الدين بن محمد، **مجمع البحرين**، مرتضوي، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۵.
۱۶. طوسي، محمد بن حسن، **رجال الطوسي**، انتشارات حيدريه، نجف، ۱۳۸۱ق.

۱۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**، نشر هجرت، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۹ق.
۱۸. کشی، محمد بن عمر، **رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال**، محقق طوسی، محمد بن الحسن، مصطفوی، حسن، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۰۹ق.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، **الکافی**، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۹ق.
۲۰. \_\_\_\_\_، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دار الکتب السلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۲۱. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، **شرح الکافی**، محقق / مصحح: ابوالحسن شعرانی، المكتبة الإسلامية، تهران، ۱۳۸۲ق.
۲۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **بحار الأنوار**، دار إحياء التراث العربي، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۲۳. \_\_\_\_\_، **مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول**، محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۴ق.
۲۴. مؤسسه معارف اسلامی، **معجم الأحادیث الإمام المهدي**، مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۸ق.
۲۵. نجاشی، احمد بن علی، **رجال النجاشی**، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ق.
۲۶. نعمانی، ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، **الغیبة**، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.